

## مقدمه

هر زمانی که از تربیت صحبت می‌شود، در واقع معنای خلاصه شده‌ای از آن در ذهن دارم؛ بر این باورم که تربیت، مهارت زیستن در اجتماع است. روی این واژه تأکید دارم، چرا که آن را به مفهوم «مهارت» به کار برده‌ام. ارسطو از واژه «هنر» استفاده کرده است و بزرگان دیگر هم چنین اندیشه‌ای دارند. چنانچه هنر را مهارت زیستن در اجتماع در نظر بگیریم، معنایش این است که انسان موجودی است که بدون دیگران و حضور بین آن‌ها، فاقد مفهوم تربیت خواهد بود. روشن‌تر این که تربیت امری فردی نیست و فرد یا انسان تنها، متناسب به تربیت یا عدم تربیت نخواهد بود.

## نظریه‌های تربیت

در مورد تربیت سه نظریه بزرگ مطرح است. نخستین نظریه که جزو نظریه‌های سنتی نیز هست و متأسفانه تا حدی هم در نظام‌های آموزشی مامبنا قرار گرفته است، نظریه‌های «ذات‌گرایانه» تربیت است. بر اساس این نظریه‌ها، بسیاری فکر می‌کنند انسان ذاتاً موجودی است که درون خودش استعدادی دارد و این استعداد از قوه به فعل می‌رسد.

کلید واژه‌ها:  
استعداد، ذات،  
عادت، جهانی شدن،  
شیزو فرنی.

داود فیرحی



# جهان‌شکلی و مسئله تربیت

بنابراین، مفهوم تربیت عبارت است از: «حمایت و کمک بیرونی برای زایش بالفعل این استعداد». درست آن‌چه که ارسطو در تربیت، نام آن را «مامایی» نهاده است. در واقع، مبنای این طرز تفکر این است که هر کس جوهری و احساسی دارد که با آن متولد می‌شود و برعکس آن هم نمی‌تواند شکل بگیرد. چنانچه این موضوع را بپذیریم، مشاهده می‌کنیم که نظریه‌های قدمای مانیز همین‌طور بوده‌اند، یعنی قدمای ما هم فکر می‌کردند که هر کسی با ذات معین متولد می‌شود. بنابراین، تربیت نااهل ممکن نیست. روشن‌تر این که برخی اهلیت تربیت دارند و برخی فاقد اهلیت برای تربیت شدن هستند. طبق این نظریه، کودکان از همان ابتدا دسته‌بندی می‌شوند به خوب و بد، مستعد و نامستعد. به عبارت دیگر، از همان طفولیت نوعی تحلیل اقتدار گرایانه در این دسته‌بندی‌ها شکل می‌گیرد و در این حالت، کودک مستعد و یا نامستعد بر همین باور خواهد ماند و نتیجه آن، شکل‌گیری توهمی است که در بزرگسالی به او حکم می‌کند که چنین و چنان است. امروزه این نظریه با اشکالات زیادی رویه‌رو است؛ اما من این‌جا در صدد نفی این دیدگاه نیستم و غرض، یافتن مبنای بحث است.

نظریه دیگری که در ابتدا صوفیست‌ها آن را مطرح کردند و در دوره‌های بعدی نیز جا افتاد، تئوری «آموزگارانه» از تربیت است. اینان معتقدند که انسان‌ها یک روح آینه‌ای دارند. بر طبق این اندیشه، انسان‌ها نظیر موم هستند که در پروسه تربیت شکل می‌گیرند و متصلب می‌شوند. بر همین اساس، می‌توان گفت که با دانش تربیت، همگان را می‌توان تربیت کرد. امروزه این نظریه مشتری چندانی ندارد زیرا احتمالاً در انسان‌ها نوعی خلاقیت فطری وجود دارد که الزاماً با هر گونه نظام تربیتی سازگار نیست.

نظریه سوم، دقیقاً به ارسطو تعلق دارد و از زمان وی تاکنون گسترش یافته است. چنان‌که امروزه بسیاری از پست مدرن‌ها نیز آن را انتخاب کرده‌اند و به گمانم دیدگاه جالبی است. این نظریه در واقع تربیت را نه شکوفایی ذاتیات ذات فرد می‌داند و نه عامل ثقل آموزش که معتقد به تقدم آموزش بر تربیت باشد. نظریه اول در واقع تربیت را ناشی از شکوفایی ذاتیات ذات انسان می‌داند و نظریه دوم تربیت را تابع آموزش می‌بیند؛ در حالی که نظریه سوم، تربیت را حاصل تکرار، عمل و عادت می‌داند. بر

بسیاری فکر می‌کنند،

انسان ذاتاً

موجودی است

که درون خودش

استعدادی دارد

و این استعداد

از قوه به

فعل می‌رسد.

بنابراین، مفهوم

تربیت عبارت

است از: حمایت

و کمک بیرونی

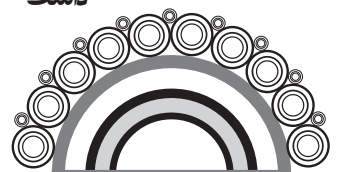
برای زایش

بالفعل این

استعداد



## نظریه‌های قدیمی تاحدی به «خانواده» تکیه می‌کردند، حال آن که نظریه‌های جدید نظر به «دولت» دارند و دولت را متولی تربیت می‌دانند! اکنون در شرایط جهانی شده که هم خانواده می‌شکند و هم دولت، تربیت در چه وضعی قرار خواهد داشت



مژگان ایمانی (۱۳۵۱)  
مدیر نمونه یاسوج  
(کهنکوبلو و بویراحمد)

مژگان ایمانی در منطقه‌ای عشایرنشین از استان فارس در خانواده‌ای که پدر و مادر هر دو معلم بودند، متولد شد. دارای مدرک کاردانی زبان انگلیسی، کارشناسی مدیریت آموزشی و کارشناس ارشد زبان فارسی است. چند سال در روستای چناربرم خدمت کرده و در همان جا موفق شد با کمک خیرمدرسه ساز، کمائی مقدم، ساختن مناسبتی را برای دبیرستان دخترانه احداث کند. وی اکنون مدیر دبیرستان شاهد دخترانه یاسوج است. خانم ایمانی در سال‌های تحصیلی ۸۹ - ۹۰ و ۸۸ - ۸۹ به ترتیب مدیر نمونه شهرستان و استان معرفی شده است. اهل قلم است. مقاله‌هایی از وی در نشریات محلی چاپ شده و در حال حاضر تألیف کتابی در زمینه تاریخ ادبیات معاصر را در دست دارد.

طبق این نظریه انسان‌ها آن‌گونه که می‌دانند، عمل نمی‌کنند. زیرا بسیاری از افراد خیلی چیزها را می‌دانند، اما بدان عمل نمی‌کنند؛ مانند پزشک سیگاری که دیگران را از کشیدن سیگار منع می‌کند. مثال بعدی را از معلم‌های زخم‌برخی معلمان مرتب به چه‌هایی گویند خوب باشید؛ در حالی که خودشان در عمل رعایت نمی‌کنند و نمی‌توانند خوب باشند. در واقع نظریه سوم می‌خواهد توضیح بدهد که چگونه بر اثر تکرار مداوم یک عمل، آن عمل درونی می‌شود و تا تبدیل شدن به ملکه پیش می‌رود و از یخس آگاه ذهن به ناخودآگاه هدایت می‌شود و همان‌جا ماندگار می‌شود. پس انسان‌ها بدون تفکر آگاهانه در شرایط خاص هم تصمیم‌عقلانه می‌گیرند و رفتاری درست از آن‌ها سر می‌زند؛ به این عمل «مهارت» می‌گویند. آن‌گاه که معمار یا معلمی بزرگ‌ترین اثرش را خلق می‌کند، خیلی به آن فکر نمی‌کند، زیرا از درون ناخودآگاهش برمی‌آید. در صورتی که چنین باشد، در واقع سؤال اصلی این خواهد بود که چگونه بر اثر تکرار، اعمال بیرونی که بر قانون مبتنی هستند، به مرور به اخلاق بدل می‌شوند و در ناخودآگاه انسان، الزام درونی می‌یابند. بویژه اگر الزام‌های قانونی و بیرونی به الزام‌های اخلاقی بدل شوند، طوری که حتی اگر انسان تنها هم باشد، خطایی از او سر نمی‌زند. در مورد تربیت با مبانی دوم، بحث بر سر این است که متولیان اصلی تربیت چه کسانی هستند؟ نظر به‌های قدیمی تاحدی به «خانواده» تکیه می‌کردند، حال آن‌که نظریه‌های جدید نظر به «دولت» دارند و دولت را متولی تربیت می‌دانند. اکنون در شرایط جهانی شده که هم خانواده می‌شکند و هم دولت، تربیت در چه وضعی قرار خواهد داشت؟ می‌کوشم به طرح مسئله بپردازم.

### جهانی شدن

در شرایط جهانی شده که از ویژگی‌های آن فشردگی زمان و جلدشدن فضا و زمان از جغرافیا و سرزمین به گونه‌ای است که انسان حضور دارد و حضور ندارد، یعنی با دیگران نیست، اما از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد، در وضعیتی که مقوله دولت در هم می‌شکند، تا جایی که به عنوان متولی و طراح راهبردمردن، در اثر نفوذ اندیشه‌های جهانی شبکه‌شده می‌شود و دیوارها و سقف‌هایش در حال شبکه‌شدن هستند و آب‌های تمدن جهانی شده در حال سرزیر شدن هستند، چه مرجعی متولی تربیت است؟ اگر این اتفاق بیفتد، دیگر نه اقتدار مطلق خواهد داشت و نه قدرت مطلق و نه تصمیم‌گیری قاطع می‌تواند بکند. این چیزی است که در شرف وقوع است. بدین ترتیب با انسانی روبه‌رو هستیم که دیگر درون مرزهای ملی بایده‌نولوژی و حاکمیت ملی که در انحصار تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران است قرار ندارد. بنابراین، راه برای نفوذ ابزارهای فرهنگی باز است و صدای آن‌ها قبل از معلمانی که دولت استخدام کرده است، به گوش کودک و انسان امروزی می‌رسد. منظورم از کودک و انسان، تمامی سطوحی است که در تربیت مطرح است. به عبارتی، انسان‌ها در هر سطحی، وجهی از کودکی در وجودشان هست، ناخودآگاه کودکی همواره فعال است، و هر چند که معلمان در مدرسه از نظام تربیتی خاصی سخن برانند، این نظام تربیتی خاص در خانه و پشت‌صفحات رایانه، تلویزیون، ماهواره، سینما، انواع مدل‌لباس، سلیقه‌های نوشیدنی و خوردنی به‌همه چیز بی‌اعتنایی می‌شود. آن‌چه اهمیت دارد این است که آن ابزارها جلوتر هستند. زیرا آن‌ها با نیازهای واقعی روزمره درگیر ترند. حال اگر معلمی بخواهد کودکی را قانع کند، دقیقاً با این‌گونه مسائل مواجه خواهد شد.

### سرگشتگی تربیتی

در شرایط جهانی شده، نظام تربیتی از انحصار دولت خارج شده است؛ به گونه‌ای که مدرسه یک چیز می‌گوید و بیرون چیز دیگری

می‌خواهد. نام این وضعیت «سرگشتگی تربیتی» است. یعنی در اثر رایانه، فضایی برای انسان امروزی، هر چند مجازی، خلق می‌شود و تأثیری قطعی از آن می‌پذیرد. اتفاق جالب اما خطرناکی رخ می‌دهد. خطرناک از آن‌رو که کودک را به کج‌تابی می‌رساند و دچار مفهوم شیو فرنی می‌سازد. به عبارتی، کودک با واقعیتی زندگی می‌کند که در مدرسه قادر به توضیح آن نیست. کودک با توضیحاتی آشنا می‌شود که نظام عملی زندگی آن را تأیید نمی‌کند؛ اتفاقی که هم‌اکنون در حال رخ دادن است. یادگیری در دوره آموزش عمومی، در راستای تربیت است و در راستای ساختن انسانی است که بنا به تعریف، باید ساخته شود. حال این تداخل نشانه‌های معرفتی یا تربیتی، انسانی را متصور می‌سازد که از هر جهت دیده شود، شکست کج است؛ چون ذهنش کج شکل گرفته است. چرا این اتفاق می‌افتد؟ آموزه‌های کودک به محض خروج از مدرسه به دست فراموشی سپرده می‌شود و معلم نیز از طرف دیگر آن‌ها را به کناری می‌نهد، چرا که می‌خواهد زندگی کند، و زندگی کردن واجب‌تر و اول‌تر از دانایی است. در این صورت، انحنای بزرگی روی می‌دهد که طی آن هیچ دانش‌آموزی به معلمش و هیچ معلمی هم به گفته خود اعتماد نخواهد کرد. این بزرگ‌ترین معضل تربیتی جهان امروز است. امروز ما شاهد حضور فرهنگ جهانی هستیم که وجه عمده آن فرهنگ آمریکایی است و این نیز بایده‌نولوژی قابل قیاس نیست. امروز با واقعیت‌ها سر و کار داریم. شکل جهانی شده تمدن، وجهی از جهانی شدن با سلیقه غربی است. از ساندویچ گرفته تا نوع لباس و نوع راه رفتن در خیابان و نوع موزیکی که از خودروها بلند است، همه وجه غربی شده و آمریکایی شده این فرهنگ هستند.

### چه باید کرد؟

حال با این همه تعارضات شکل گرفته، آیا نباید کمی در نظام تربیتی خود تأمل بکنیم؟ این سیستم دو کار باید انجام بدهد: نخست آن‌که در جایی که ضرورت بر تغییر است، درس تغییر بدهد و آن‌جا که ضرورت بر مقاومت است، شفاف مقاومت کند. در این حالت قادر خواهد بود که پاسخ‌گوی مسائل تربیتی باشد. این نظام تربیتی بعد برتری هم دارد؛ هر چند که غرب به دیگر جوامع انسانی جریان یافته است، اما این امکان وجود دارد که وجهی از نقاط خاصی از فرهنگ‌های قومی، جهانی نیز بشود. به عبارتی، این امکان وجود دارد که هر زمان بتوان نقضی آگاهانه نسبت به تمدن غربی داشت، آن نقد را جهانی بکنیم. این نکته در سوره «عصر» نهفته است که خداوند می‌فرماید: «قسم به عصر که انسان در خطاست، مگر انسان‌هایی که مؤمنانه زندگی می‌کنند.» بعد توضیح می‌دهد که چگونه مؤمنانه زندگی می‌کنند. «عملوا الصالحات» یعنی کار خوب انجام بدهند. کار خوب از هر کسی که باشد، خوب است. چه مسلمان، چه مسیحی و چه یهودی و حتی کافر مطلق. همدیگر را به حق توصیه می‌کنند، نه معلم احساس می‌کند که حق مطلق است و نه دانش‌آموز. «تواصوا» از تفاعل است یعنی تعامل. به عبارتی، معلم در مدرسه کاری نکند که امنیت دانش‌آموز در سایه اطاعت محض او از بین برود؛ زیرا به محض خروج از مدرسه، در جای دیگر به دنبال الگوست. چنان‌چه دانش‌آموز از ترس به حرف‌های معلم گوش دهد، در منزل، زمان استخدام و نزد پلیس هم همین عمل از او سر خواهد زد و این عمل درست باز تولید عمومی «توریت» یا استبداد در جامعه است. در این حالت، آیا امکان وجهی از مقدمات آموزه‌های تربیتی ما وجود دارد که جهانی بشوند؟ به گونه‌ای که دانش‌آموز یا موضوع تحت تربیت ما بتواند آن‌ها را در سیستم یونیورسال، یعنی جهانی، تحلیل کند؟